

کشتار صبرا و شاتिला

در سپیده دم قرن بیستم، حضور یهودیان در فلسطین **ckpom** بود: پراکندگی **ibbutzim** کشاورزی، چند جامعه شهری، و احیای عبری که عمدتاً به مناسک مذهبی و پژوهش محدود می شد. منظره با توافق ها **آوارا (انتقال)** سال ۱۹۳۳ و **کنفرانس اوپان** سال ۱۹۳۸ شروع به تغییر کرد، که هر دو - به شیوه های بسیار متفاوت - مهاجرت یهودیان از اروپا تحت کنترل نازی ها را تسهیل کردند. در عرض چند سال، مهاجرت جمعیت یهودی در فلسطین را چندین برابر کرد و تعادل جمعیتی و افق سیاسی سرزمین را دگرگون ساخت.

اعلامیه بالفور سال ۱۹۱۷، که بعداً در شرایط **قیمومیت بریتانیا** گنجانده شد، حمایت از «ایجاد خانه ملی برای مردم یهودی در فلسطین» را وعده داد، در حالی که - حیاتی - مقرر می داشت که «هیچ کاری انجام نشود که حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی موجود را خدشه دار کند». با این حال، از روزهای اولیه جنبش صهیونیستی، رهبران آن از **فتح و استعمار** به عنوان مراحل لازم به سوی دولت داری سخن گفته بودند. متفکرانی مانند **تئودور هرتزل**، **حایم وایزمن**، و بعداً **دیوید بن گوریون** بحث نمی کردند که آیا باید یک دولت یهودی در فلسطین وجود داشته باشد، بلکه چگونه آن را در سرزمینی که قبلاً مسکونی بود، تضمین و گسترش دهند.

برای جمعیت بومی - مسلمانان، مسیحیان و یهودیان به طور یکسان - چشم انداز مهاجرت گسترده تحت **قیمومیت** استعماری هم اضطراب و هم مقاومت برانگیخت. شورش های عربی اواخر دهه ۱۹۳۰ ترس هایی را منعکس می کرد که آنچه به عنوان پناهگاهی از آزار اروپایی ارائه می شد، در عمل به ابزاری برای سلب مالکیت تبدیل می شد. آنچه که تحت حکومت عثمانی به عنوان جوامع موازی آغاز شده بود، تحت نظارت بریتانیا به پروژه های ملی رقیب بازسازی می شد.

نکبت

در نوامبر ۱۹۴۷، **طرح تقسیم سازمان ملل (قطعه نامه ۱۸۱)** پیشنهاد تقسیم سرزمین به دو دولت را داد و ۵۶ درصد فلسطین را به جمعیت یهودی اختصاص داد، که در آن زمان حدود یک سوم ساکنان را تشکیل می داد و حدود ۷ درصد زمین را مالک بود. برای اکثریت عرب فلسطینی، این کمتر به عنوان مصالحه و بیشتر به عنوان سلب مالکیت تأیید شده توسط فرمان بین المللی به نظر می رسید. هنگامی که جنگ داخلی بین جوامع در گرفت و بریتانیایی ها عقب نشینی کردند، نیروهای صهیونیستی به سرعت برای تضمین و گسترش قلمرو اختصاص یافته به خود حرکت کردند.

تا سال ۱۹۴۸، رویدادها شتاب گرفتند فراتر از یادآوری. مبارزه مسلحانه ای که شبه نظامیان صهیونیستی - به ویژه **ارگون** و **لحی** - علیه جوامع عربی و اداره بریتانیایی انجام داده بودند، به شورش آشکار گسترش یافت. بمب گذاری ها و ترورهای آنها فراتر از فلسطین رفت؛ یک حمله حتی **سفارت بریتانیا در رم** را هدف قرار داد. خسته و روزبه روز ناتوان تر از مهار خشونت، **بریتانیا از قیمومیت خود دست کشید** و مسئله پیچیده فلسطین را به **سازمان ملل متحد** تازه تأسیس سپرد.

نتیجه **نکبت** - «فاجعه» - بود، که در آن بیش از ۷۰۰٬۰۰۰ **فلسطینی** در میان کمپین های سیستماتیک ارباب و تخریب اخراج یا از خانه های خود گریختند. روستاها ویران شد، خانواده ها در سراسر کشورهای عربی همسایه پراکنده شدند و جامعه ای ملی تقریباً یک شبه متلاشی شد. سازمان ملل متحد وضعیت آنها را از طریق **قطعه نامه ۱۹۴** (دسامبر ۱۹۴۸) به

رسمیت شناخت و حق بازگشت یا دریافت غرامت پناهندگان را تأیید کرد. با این حال، آن وعده هرگز اجرا نشد. عدم اجرای آن به اسرائیل اجازه داد مرزهای جدید خود را تثبیت کند و به کشورهای میزبان عرب اجازه داد حضور پناهندگان را موقت تلقی کنند – وضعیتی موقت که بیش از هفت دهه دوام آورده است.

پراکندگی فلسطینی

خشونت سال ۱۹۴۸ منظره‌ای از ویرانه‌ها و تبعید به جا گذاشت. بین ۱۰۰٬۰۰۰ تا ۱۵۰٬۰۰۰ فلسطینی در طول درگیری‌ها کشته شدند، در حالی که هزاران نفر دیگر در کشتارها و اخراج‌هایی که با سقوط شهرها و روستاها انجام شد، زخمی شدند. تحقیقات معاصر، از جمله مستندسازی دقیق مورخ ولید خالدی در **All That Remains**، تخریب بیش از ۴۰۰ روستای فلسطینی را ثبت می‌کند، برخی کاملاً از نقشه محو شده، ویرانه‌هایشان بعداً با شهرک‌های اسرائیلی جدید یا جنگل‌هایی که توسط صندوق ملی یهودی کاشته شده تا آثار سکونت را پنهان کند، بازسازی شده‌اند.

تا تابستان ۱۹۴۹، جمعیت پناهندگان به حدود ۷۵۰٬۰۰۰ نفر رسیده بود، از جمعیت عرب پیش از جنگ ۱٫۲ میلیون نفری. خانواده‌ها در موج‌ها گریختند: ابتدا از شهرهای ساحلی مانند یافا، حیفا و عکا؛ سپس از جلیل و ارتفاعات مرکزی با پیشروی شبه‌نظامیان صهیونیستی – که به زودی در نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF) ادغام شدند – تحت طرح دالت، طرح استراتژیکی که تخلیه مناطق به عنوان خصمانه یا حیاتی استراتژیک را مجاز می‌دانست.

کشورهای همسایه موج انسانی را به نابرابری جذب کردند.

- اردن بزرگ‌ترین سهم را دریافت کرد، حدود ۳۵۰٬۰۰۰، که بسیاری از آنها بعداً شهروندی اردنی کسب کردند.
- غزه، تحت اداره مصر، حدود ۲۰۰٬۰۰۰ را پذیرفت و نوار باریک آن را به یکی از پرتراکم‌ترین مناطق روی زمین تبدیل کرد.
- لبنان حدود ۱۰۰٬۰۰۰–۱۲۰٬۰۰۰ را دریافت کرد، که در اردوگاه‌های hastily ساخته‌شده در اطراف صور، صیدا و بیروت قرار گرفتند.
- سوریه ۸۰٬۰۰۰–۹۰٬۰۰۰ را پذیرفت و آنها را در اطراف دمشق و حلب اسکان داد. اعداد کوچک‌تری به عراق و مصر واقعی رسیدند، هرچند این پناهندگان اغلب دوباره برای ثبات و کار مهاجرت کردند.

سازمان ملل متحد آژانس امداد و کارهای سازمان ملل برای پناهندگان فلسطین (UNRWA) را در سال ۱۹۴۹ تأسیس کرد تا غذا، سرپناه و آموزش فراهم کند. با این حال، مأموریت آژانس – که به عنوان اقدام بشردوستانه موقتی در انتظار بازگشت در نظر گرفته شده بود – به داربست limbo دائمی تبدیل شد. در حالی که قطعنامه ۱۹۴ حق بازگشت پناهندگان را به رسمیت شناخت، نه جامعه بین‌المللی و نه دولت جدید اسرائیل گام‌هایی برای اجرای آن برداشتند. کشورهای میزبان عرب، با استناد به همان قطعنامه، از اعطای شهروندی امتناع کردند و اصرار داشتند که این کار امتناع اسرائیل از بازگرداندن آواره‌ها را مشروعیت می‌بخشد. بنابراین، از ابتدا، پناهندگان سال ۱۹۴۸ بین دو انکار گیر افتاده بودند: انکار بازگشت و انکار تعلق.

پناهندگان فلسطینی در لبنان

لبنان، کوچک‌ترین دولت همسایه فلسطین، باری را به دوش کشید که نامتناسب با اندازه و بافت اجتماعی شکننده‌اش بود. هنگامی که اولین موج‌های پناهندگان مرز جنوبی‌اش را در سال ۱۹۴۸ عبور دادند، خسته رسیدند، اغلب پیاده یا با الاغ، و

فقط کلیدهای خانه‌هایشان و اسناد املاک گمشده‌شان را حمل می‌کردند. حدود ۱۰۰٬۰۰۰ تا ۱۲۰٬۰۰۰ فلسطینی بین ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ وارد لبنان شدند - حدود یک ششم از کل جمعیت پناهندگان ایجادشده توسط جنگ. **آژانس امداد سازمان ملل متحد (UNRWA)** تازه‌تأسیس ۱۲۷٬۰۰۰ از آنها را تا سال ۱۹۵۲ ثبت کرد و خانواده‌ها را در اردوگاه‌های موقت نزدیک صور، صیدا، طرابلس و حومه بیروت اسکان داد.

پذیرش لبنان توسط **تعادل فرقه‌ای** خودش شکل گرفت - تقسیم ظریف قدرت بین مسیحیان مارونی، مسلمانان سنی و شیعه، و دروزها - و ترس فراگیر از اینکه اعطای شهروندی به ده‌ها هزار پناهنده عمدتاً سنی تعادل را برهم زند. برخلاف اردن که بعداً بسیاری از فلسطینی‌ها را شهروند کرد، لبنان آنها را **بی‌تابعیت** نگه داشت و اقامت اما نه ملیت ارائه داد. آنها به عنوان **مهمان** برچسب زده شدند، اصطلاحی که هم حفاظت موقت و هم حذف سیاسی را القا می‌کرد.

در ابتدا، پناهندگان در چادرهایی که روی زمین‌های گلی برپا شده بود زندگی می‌کردند و به جیره‌های UNRWA و کمک‌های اضطراری وابسته بودند. با گذشت زمان، چادرها به کلبه‌های سقف‌دار از روی و بعداً کلبه‌های بتنی تبدیل شد، اما **عدم دائمی قانونی** آنها کدگذاری شده باقی ماند. بر اساس قانون، فلسطینی‌ها از مالکیت املاک، پیوستن به اتحادیه‌های کارگری یا کار در بیش از هفتاد حرفه، از جمله پزشکی، حقوق و مهندسی منع شده بودند. حرکت بین اردوگاه‌ها و شهرها نیاز به مجوز داشت؛ دسترسی به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی به سیستم همیشه کم‌بودجه UNRWA وابسته بود.

در نهایت دوازده اردوگاه رسمی شکل گرفت، از **عین‌الهلوه** نزدیک صیدا - اکنون بزرگ‌ترین لبنان - تا **شاتایلا** و **برج‌البرجینه** در بیروت. ازدحام به زودی به تراکم‌های شگفت‌انگیز رسید: در شاتایلا، ۳۰٬۰۰۰ نفر در کمتر از نیم کیلومتر مربع زندگی می‌کردند. زیرساخت‌ها حداقلی بود؛ سیستم‌های فاضلاب و آب فرسوده شد؛ برق چند ساعت در روز چشمک می‌زد. با این حال، در میان محرومیت، اردوگاه‌ها همچنین فضاهایی از تاب‌آوری شدند - با مدارس، کلینیک‌ها و سازمان‌های سیاسی که هویت جمعی لنگرخورده در **حق بازگشت** را حفظ می‌کردند.

مقامات لبنانی، با حمایت بخش زیادی از ساختار سیاسی، اصرار داشتند که حضور فلسطینی‌ها موقتی است. این اصرار نه تنها جمعیتی بلکه ایدئولوژیک بود: ادغام پناهندگان، استدلال می‌شد، ادعای خود را که آنها باید روزی به وطن بازگردند، حل می‌کند. در نتیجه، **تبعید فلسطینی در لبنان هم یک وضعیت بشردوستانه و هم بیانیه سیاسی شد** - شهادتی قابل مشاهده بر زخمی که جهان عرب قسم خورده بود زودتر شفا نیابد.

حق بازگشت

برای دهه‌ها، اردوگاه‌ها نه تنها جغرافیای تبعید بلکه یک اضطراب اخلاقی با سوختن آهسته بودند. تصور کنید نسل‌هایی که در کوچه‌های چادری متولد می‌شوند جایی که خانه پدربزرگتان فقط در خاطره کلیدی زیر بالش وجود دارد - جایی که به شما، بارها و رسمی، گفته می‌شود که شاید هرگز تعلق نداشته باشید. پس از بیش از سی سال که **حق بازگشت** وعده‌ای روی کاغذ باقی ماند، قطعنامه‌های سازمان ملل تکرار شد اما اجرا نشد، و دولت‌های میزبان جابه‌جایی را به عنوان مشکلی اداری موقت تلقی کردند، بسیاری از فلسطینی‌ها در لبنان با حسابداری تیره روبرو بودند: بدون شهروندی، کار محدود، آموزش محدود و هیچ مسیر قانونی برای بازپس‌گیری زمین یا کرامت. فقر نه تنها مادی بلکه حقوقی بود: وضعیتی که توسط قوانین و سیاست‌هایی تولید و تقویت شد که دائمیت را غیرممکن می‌کرد.

دیدن اینکه چنین وضعیتی چگونه رادیکال می‌کند، دشوار نیست. هنگامی که درمان‌های دیپلماتیک متوقف می‌شود و نهادهای بین‌المللی در ارائه اجرا شکست می‌خورند، مردم عادی اغلب به ابزارهایی در دسترس خود متوسل می‌شوند -

سیاست سازمان یافته ابتدا، و سپس، برای برخی، مقاومت مسلحانه. ظهور سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) و گروه‌های چریکی تشکیل دهنده‌اش باید در برابر زمینه سلب مالکیت خوانده شود. برای بسیاری از پناهندگان، برداشتن سلاح ایدئولوژی انتزاعی نبود بلکه پاسخی ملموس به تحقیر روزمره بود: انکار حقوق مدنی و اقتصادی اساسی، مهر و موم مرزها، و پاک‌سازی آهسته خانه. برای جمعیتی که روستاها را ویران شده و همسایگان را اخراج شده در ۱۹۴۸ دیده بود، و سپس سیستم بین‌المللی حقوقشان را بدون اجرا به رسمیت شناخت، خشونت تنها زبانی به نظر می‌رسید که قادر به تولید توجه، نفوذ و – هرچند تراژیک – امنیت است.

این منطق انسانی کمک می‌کند تا توضیح دهد چرا گروه‌های مسلح پایگاه‌هایی در و اطراف اردوگاه‌ها برقرار کردند، چرا خدمات اجتماعی آنجا سازمان‌دهی کردند، و چرا اردوگاه‌ها با گذشت زمان نظامی شدند. این آسیب‌های بعدی را توجیه نمی‌کند. عملیات چریکی در سراسر مرز اسرائیلی تلافی‌هایی را دعوت کرد که عمدتاً بر غیرنظامیان افتاد؛ مجازات‌های جمعی ترس‌های لبنانی را عمیق‌تر کرد و بهانه‌هایی برای اقدامات سخت‌تر فراهم کرد. به طور خلاصه، چرخش به سوی نیرو یک حلقه بازخورد ایجاد کرد: بی‌تابی و حاشیه‌نشینی بخش‌هایی از جمعیت پناهندگان را به سوی militancy سوق داد؛ militancy پاسخ‌های نظامی و delegitimization سیاسی را برانگیخت؛ آن پاسخ‌ها exclusion پناهندگان را تقویت کرد.

از این منظر، تهاجم ۱۹۸۲ – و کشتاری که در صبرا و شاتیلادنبال می‌شد – نه یک گسست خودبه‌خودی بلکه نقطه پایانی فاجعه‌بار زنجیره‌ای بود که توسط حقوق شکست‌خورده، درمان‌های ناتمام و چرخه‌های تشدیدشده تلافی ساخته شده بود. پیچیدگی اخلاقی واضح است: دولتی و سیستم بین‌المللی که limbo اردوگاه‌ها را تولید کرد، مسئولیت ایجاد شرایطی را بر عهده دارد که در آن مردم احساس اجبار به مقاومت کردند – اما مقاومتی که شکل خشونت‌آمیز می‌گیرد، به ویژه وقتی غیرنظامیان را هدف قرار می‌دهد، قربانیان جدیدی تولید می‌کند و پرتگاه اخلاقی را گسترش می‌دهد.

حق مقاومت

خود حقوق بین‌الملل پایه‌ای برای چگونگی توجیه آن انتخاب‌ها بعداً ارائه می‌دهد. تحت کنوانسیون چهارم ژنو و پروتکل اضافی اول ۱۹۷۷، جمعیتی که تحت اشغال خارجی زندگی می‌کند، حق مقاومت در برابر آن اشغال را دارد – از جمله، در شرایط خاص، با وسایل مسلح – تا زمانی که چنین مقاومتی ممنوعیت‌های علیه هدف‌گیری غیرنظامیان را رعایت کند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد این اصل را بارها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در قطعنامه‌هایی که «مشروعیت مبارزه مردم تحت سلطه استعماری و خارجی برای 行使 حق تعیین سرنوشت» را به رسمیت می‌شناخت، تأیید کرد.

اینکه آیا آن مقررات برای فلسطینی‌های زندگی در تبعید به جای مستقیم تحت اشغال اعمال می‌شود، مورد بحث است. زمین و خانه‌هایشان تحت کنترل دولت اسرائیل باقی ماند، اما خود آنها در سرزمین‌های همسایه محبوس، از بازگشت منع و عملاً بی‌تابیت بودند. برای بسیاری از متفکران و حقوق‌دانان فلسطینی، آن تبعید حق مقاومت را ابطال نمی‌کرد؛ فقط میدان نبرد را جابه‌جا می‌کرد. در نظر آنها، حق مقاومت مسلحانه به مردمی گسترش یافت که اشغالشان آنها را از طریق مرزها دنبال کرده بود – از طریق اخراج، محاصره و یورش‌های نظامی به خود اردوگاه‌های پناهندگان.

در عمل، این استدلال‌های حقوقی تغییر کمی در واقعیت زندگی شده ایجاد کردند: اسرائیل تمام فعالیت مسلحانه از خاک لبنان را تهاجم می‌دانست، در حالی که لبنان مبارزان پناهندگان را هم مهمان و هم بدهی می‌دید. نتیجه یک دولت در دولت بود – حضور شبه‌مستقل PLO در جنوب لبنان – که توسط برخی فرقه‌ها تحمل می‌شد و توسط دیگران نفرت. با گذشت دهه ۱۹۷۰، اردوگاه‌ها نه تنها نمادهای سلب مالکیت بلکه خطوط مقدم در یک درگیری منطقه‌ای گسترش یافته شدند.

PLO در لبنان

تا پایان دهه ۱۹۶۰، اردوگاه‌های پناهندگان لبنان به مرکز جنبش ملی فلسطینی در تبعید تبدیل شده بودند. پس از جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ و اشغال اسرائیل بر کرانه باختری و غزه، گروه‌های مقاومت فلسطینی خود را در سراسر جهان عرب پراکنده یافتند، پایگاه‌هایشان در اردن، سوریه و لبنان به گره‌هایی از مبارزه فراملی تبدیل شد.

در سپتامبر ۱۹۷۰، سلطنت اردن پس از جنگ داخلی خونین معروف به **سپتامبر سیاه**، PLO را اخراج کرد. هزاران مبارز به شمال از مرز به لبنان گریختند، جایی که اردوگاه‌ها هم پناه و هم سربازان آماده ارائه می‌دادند. هجوم تعادل سیاسی لبنان را دگرگون کرد. PLO اداره‌ای موازی ساخت - اداره مدارس، بیمارستان‌ها و سیستم‌های رفاهی از طریق **جامعه هلال احمر فلسطین**، در حالی که بال‌های مسلح مانند **فتح**، **جبهه مردمی برای آزادی فلسطین (PFLP)** و **جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (DFLP)** را سازمان‌دهی می‌کرد.

برای بسیاری از پناهندگان، ورود PLO نماد توانمندسازی بود: برای اولین بار از ۱۹۴۸، فلسطینی‌ها نه تنها گیرندگان کمک بلکه عاملان سرنوشت خود بودند. با این حال، برای بخش زیادی از ساختار سیاسی لبنان، مانند دولتی در دولت به نظر می‌رسید. یورش‌های فرامرزی به شمال اسرائیل حملات هوایی تلافی‌جویانه را جذب کرد که غیرنظامیان لبنانی را کشت و زیرساخت‌ها را نابود کرد و کینه را در میان جوامعی که جنگ را انتخاب نکرده بودند، عمیق‌تر کرد.

همزیستی ناآرام بین دولت لبنان و PLO در **توافق قاهره ۱۹۶۹**، میانجی‌گری شده توسط مصر، رسمی شد. این به فلسطینی‌ها خودمختاری محدود در اردوگاه‌ها و حق حمل سلاح برای مقاومت علیه اسرائیل اعطا کرد - امتیاز بی‌سابقه‌ای در خاک حاکمیتی لبنان. برای مدتی، این ترتیب تعادل شکننده‌ای را حفظ کرد: لبنان می‌توانست همبستگی با قضیه فلسطین ادعا کند در حالی که مسئولیت رفاه و امنیت پناهندگان را واگذار کند.

اما با بدتر شدن تنش‌های فرقه‌ای خود لبنان، ترتیب از هم پاشید. قدرت نظامی و نفوذ سیاسی PLO رشد کرد و آن را با فرقه‌های چپ‌گرا و مسلمان در **جنگ داخلی لبنان ۱۹۷۵-۱۹۹۰** همسو کرد، در حالی که شبه‌نظامیان مسیحی راست‌گرا، به ویژه **فالانژها**، فلسطینی‌ها را هم تهدید جمعیتی و هم ارتش خارجی می‌دیدند. درگیری‌ها بین فالانژها و نیروهای همسو با PLO در سراسر بیروت و جنوب منفجر شد و محله‌ها و اردوگاه‌ها را به خطوط مقدم تبدیل کرد.

اسرائیل، که آشوب را از مرز مشاهده می‌کرد، لبنان را نه تنها تهدید امنیتی بلکه فرصتی می‌دید. رهبری اسرائیلی به دنبال خنثی‌سازی نظامی PLO در حالی که اتحادیهایی با شبه‌نظامیان مسیحی که دشمن مشترکی داشتند، پرورش می‌داد. از اواخر دهه ۱۹۷۰، اسرائیل سلاح، آموزش و حمایت لجستیکی به **ارتش جنوب لبنان (SLA)** و عناصری از **جنبش فالانژ** ارائه داد و عملاً نیروی وکالت را در مرز شمالی‌اش ساخت.

در **مارس ۱۹۷۸**، پس از حمله PLO به بزرگراه ساحلی اسرائیل که سی و هشت غیرنظامی را کشت، اسرائیل **عملیات لیتانی** را راه‌اندازی کرد، تا رودخانه لیتانی حمله کرد و بیش از هزار غیرنظامی لبنانی و فلسطینی را کشت. هرچند عملیات به عنوان اقدام ضدتروریستی توجیه شد، هدف زیربنایی آن رانده شدن PLO به شمال و ایجاد منطقه حائل تحت گشت SLA بود. **نیروی موقت سازمان ملل در لبنان (UNIFIL)** در پاسخ مستقر شد، اما مأموریتش ضعیف و حضورش عمدتاً نمادین بود.

سال‌های بعدی شاهد چرخه تشدید بودند: یورش‌های PLO، حملات هوایی اسرائیلی، تیراندازی تلافی‌جویانه و تثبیت تدریجی هر دو طرف. تا ۱۹۸۱، مقامات اسرائیلی بیش از دویست مرگ اسرائیلی سالانه از تیراندازی فرامرزی ادعا

می‌کردند، در حالی که شهرهای لبنانی بمباران منظم در تلافی رنج می‌بردند. در همان دوره، **آریل شارون**، وزیر دفاع اسرائیل آن زمان، طرح گسترده‌تری را تصور کرد - خرد کردن نظامی PLO، اخراج آن از لبنان و نصب دولت رهبری‌شده مسیحی دوست در بیروت.

تهاجم ۱۹۸۲: عملیات صلح برای جلیل

در ۶ ژوئن ۱۹۸۲، اسرائیل تهاجم تمام‌عیار به لبنان را تحت کد **عملیات صلح برای جلیل** راه‌اندازی کرد. رسماً، هدف اعلام‌شده محدود بود: رانده شدن نیروهای چریکی فلسطینی **چهل کیلومتر شمال مرز برای توقف تیراندازی راکت فرامرزی**. در واقعیت، گستره عملیات بسیار جاه‌طلبانه‌تر توسط وزیر دفاع **آریل شارون** ترسیم و توسط نخست‌وزیر **مناخم بگین** تأیید شده بود. اهداف اعلام‌نشده شامل نابودی زیرساخت نظامی و سیاسی PLO، اخراج رهبری‌اش از لبنان و نصب دولت طرفدار اسرائیل در بیروت تحت **بشیر جمایل**، رهبر فالانژ مارونی بود.

مقیاس هجوم نیت واقعی‌اش را آشکار کرد. تقریباً ۶۰٬۰۰۰ **سرباز اسرائیلی**، حمایت‌شده توسط ۸۰۰ **تانک**، **تیپ‌های زرهی و اسکادران‌های هوایی**، مرز را در ضربه‌های هماهنگ در امتداد ساحل، از طریق ارتفاعات مرکزی و در دره بقاع شرقی عبور کردند. تهاجم به سرعت موقعیت‌های UNIFIL و روستاهای لبنانی را غرق کرد و بسیار فراتر از حد ۴۰ کیلومتری در عرض روزها پیش رفت. تا ۸ ژوئن، نیروهای اسرائیلی **صور و صیدا** را تصرف کرده بودند؛ تا ۱۴ ژوئن، **بیروت** خود محاصره شده بود - شهری با نزدیک به یک میلیون غیرنظامی، اکنون تحت محاصره.

هزینه انسانی شگفت‌انگیز بود. بر اساس برآوردهای دولت لبنان، **حدود ۱۷٬۰۰۰-۱۸٬۰۰۰ نفر** - عمدتاً غیرنظامیان - در فاز اولیه جنگ کشته شدند و هزاران نفر دیگر زخمی. محله‌های کامل در صیدا و بیروت غربی زیر بمباران مداوم صاف شدند. خبرنگاران در محل، از جمله **رابرت فیشک و توماس فریدمن**، صحنه‌های تخریب آخرالزمانی را توصیف کردند: بیمارستان‌هایی که با شمع کار می‌کردند، اجساد انباشته در کوچه‌ها و کودکانی که پرچم‌های سفید حمل می‌کردند در حالی که به دنبال آب می‌گشتند.

محاصره بیروت

تا اواخر ژوئن، مبارزان باقی‌مانده PLO - حدود ۱۱٬۰۰۰ - در بیروت غربی سنگر گرفته بودند، محاصره‌شده توسط نیروهای دفاعی اسرائیل (IDF) از زمین، دریا و هوا. محاصره تقریباً ده هفته طول کشید. توپخانه و حملات هوایی اسرائیلی محله‌های پرجمعیت را روز و شب کوبیدند و برق، غذا و تدارکات پزشکی را قطع کردند. بیمارستان‌هایی مانند بیمارستان غزه و مکاسد غرق شدند. تعداد کشته‌ها روزانه افزایش یافت. دیپلمات‌های غربی بمباران را با محاصره استالینگراد مقایسه کردند و اشاره کردند که قدرت آتش اسرائیل علیه جمعیت غیرنظامی محبوس «کاملاً نامتناسب» بود.

خشم بین‌المللی افزایش یافت. **شورای امنیت سازمان ملل متحد** تهاجم را در **قطعنامه ۵۰۸** محکوم کرد و خواستار آتش‌بس فوری شد. فرستاده آمریکایی **فیلیپ حبیب** بی‌وقفه برای میانجی‌گری آتش‌بس مذاکره کرد. پس از هفته‌ها فشار، توافق در اوت ۱۹۸۲ حاصل شد:

- **PLO بیروت را تخلیه می‌کرد** تحت حفاظت **نیروی چندملیتی (MNF)** متشکل از نیروهای آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی.
- اسرائیل پیشروی خود را متوقف می‌کرد و ایمنی غیرنظامیان باقی‌مانده را تضمین می‌کرد.

• MNF موقتاً برای نظارت بر انتقال و جلوگیری از تلافی‌ها باقی می‌ماند.

بین ۲۱ اوت و ۱ سپتامبر، تقریباً ۱۴۲۴۰۰ مبارز PLO و خانواده‌هایشان بیروت را به سوی تونس، سوریه و دیگر کشورهای عربی ترک کردند. تخلیه تحت نظارت بین‌المللی انجام شد و در آن زمان به عنوان موفقیت دیپلماتیک تحسین شد - پایانی منظم بر محاصره که ممکن است لبنان را بالاخره تثبیت کند.

اما صلح خیالی ثابت شد. اسرائیل از حاشیه بیروت به وعده عقب‌نشینی نکرد؛ نیروهایش اطراف شهر مستقر ماندند. در ۱۴ سپتامبر، فقط روزها پس از اینکه آخرین کاروان PLO از بندر خارج شد، انفجاری عظیم مقر فالانژ در شرق بیروت را درید و رئیس‌جمهور منتخب بشیر جمایل را کشت - متحد اصلی اسرائیل و سنگ بنای دیدگاه سیاسی پس از جنگ شارون. ترور، نسبت داده شده به عضوی از حزب ملی‌گرای اجتماعی سوری، برنامه‌های اسرائیل را درهم شکست و لبنان را به آشوب بازگرداند.

کشتار صبرا و شاتिला

هنگامی که تانک‌های اسرائیلی در غرب بیروت در ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۲ وارد شدند، محله صبرا و اردوگاه پناهندگان مجاور شاتिला در منطقه‌ای قرار داشتند که به سرعت مهر و موم کردند. اینها نواحی پرجمعیت بودند، خانه تخمینی ۲۰۰۰-۳۰۰۰ غیرنظامی، عمدتاً پناهندگان فلسطینی و خانواده‌های فقیر شیعه لبنانی. آخرین مبارزان PLO دو هفته قبل شهر را ترک کرده بودند. آنچه باقی مانده بود غیرنظامیان غیرمسلح بودند - مردان، زنان، کودکان و سالمندان - که باور داشتند تحت حفاظت آتش‌بس تضمین‌شده توسط ایالات متحده و اسرائیل هستند.

ترور بشیر جمایل، رهبر فالانژ، بهانه انتقام را فراهم کرد. در بعدازظهر ۱۶ سپتامبر، وزیر دفاع آریل شارون و رئیس ستاد رفائیل عیتان با فرماندهان فالانژ، از جمله الی hobایکا، در پست فرماندهی پیشرو نیروهای دفاعی اسرائیل نزدیک فرودگاه بین‌المللی بیروت دیدار کردند. فالانژها - متحدان نزدیک اسرائیل - مجاز به ورود به اردوگاه‌ها «برای ریشه‌کن کردن بقایای تروریستی» شدند. افسران اسرائیلی لجستیک را هماهنگ، حمل و نقل ارائه و منطقه را با نیروها و وسایل نقلیه زرهی احاطه کردند. آنها همچنین فشفشه‌های روشنایی را در طول شب‌ها شلیک کردند تا عملیات شبه‌نظامیان را تسهیل کنند.

پس از ورود، واحدهای فالانژ شروع به کشتن بی‌تفاوت کردند. در طول چهل ساعت بعدی، از عصر پنجشنبه تا صبح شنبه، از خانه به خانه حرکت کردند، خانواده‌های کامل را اعدام، به زنان تجاوز و اجساد را با بولدوزر به گورهای جمعی هل دادند. بسیاری از قربانیان از نزدیک تیرباران شدند؛ دیگران با چاقو یا نارنجک کشته شدند. بازماندگان بعداً خیابان‌هایی پر از اجساد و بوی تعفن پرکننده هوا را توصیف کردند.

در طول کشتار، سربازان اسرائیلی کوردون‌ها را حفظ کردند اطراف اردوگاه‌ها و نقاط ورود و خروج را کنترل کردند. گزارش‌های جنایات ظرف ساعاتی از طریق رادیو به فرماندهان اسرائیلی نفوذ کرد. ناظران از صلیب سرخ بین‌المللی و خبرنگاران در نواحی مجاور نیز افسران IDF را از کشتارهای جمعی آگاه کردند. با این حال، ارتش مداخله نکرد. کشتارها تقریباً دو روز کامل ادامه یافت قبل از اینکه شبه‌نظامیان سرانجام در ساعت ۸ صبح ۱۸ سپتامبر، پس از خشم بین‌المللی و اعتراضات مستقیم ایالات متحده، دستور خروج دریافت کنند.

قربانیان و شواهد

تعداد کشته‌ها مورد اختلاف است اما وحشتناک در هر حسابداری.

- کمیته بین‌المللی صلیب سرخ حداقل ۱۵۰۰ جسد بازیابی شده گزارش داد، با کل مرگ‌ها ممکن است به ۳۰۰۰ برسد.
- تحقیق مجمع عمومی سازمان ملل (۱۹۸۲) بین ۲۷۵۰ و ۳۵۰۰ مرده تخمین زد.
- کمیسیون کاگان اسرائیلی ۷۰۰-۸۰۰ قربانی شناسایی شده را تأیید کرد اما اذعان داشت که بسیاری بیشتر هلاک شدند.

در میان کشته‌ها فلسطینی‌ها، شیعیان لبنانی و چند سوری بودند - عملاً همه غیرنظامیان.

مسئولیت و همدستی

هرچند کشتار توسط شبه‌نظامی فالانژ انجام شد، درگیری ساختار فرماندهی اسرائیلی در امکان عملیات غیرقابل انکار بود. نیروهای اسرائیلی:

- مجاز ورود فالانژها به اردوگاه‌ها را دادند.
- احاطه منطقه را کردند و مانع فرار غیرنظامیان شدند.
- روشن آسمان شب را برای راحتی قاتلان کردند.
- گزارش‌ها از کشتارهای جمعی دریافت کردند و برای تقریباً دو روز کاری نکردند.

هنگامی که اولین خبرنگاران بین‌المللی - از جمله رابرت فیسک، لورن جنکینز و جنت لی استیونز - در ۱۸ سپتامبر وارد شاتیلا شدند، کابوسی یافتند: کوچه‌هایی مسدود با اجساد، گودال‌های بولدوزری پر از اجساد و بازماندگانی که در شوک سرگردان بودند. تصاویر آگاهی جهانی را سوزاندند و ادعای اسرائیل مبنی بر جستجوی «صلح برای جلیل» را درهم شکستند.

تحقیقات و واکنش جهانی

کشتار خشم بین‌المللی فوری را برانگیخت. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در قطعنامه ۳۷/۱۲۳ (دسامبر ۱۹۸۲)، آن را به عنوان «عمل نسل‌کشی» محکوم کرد و اسرائیل را مسئول عدم جلوگیری از آن دانست. در خود اسرائیل، خشم عمومی به سطوح بی‌سابقه رسید: تخمینی ۴۰۰۰۰۰ نفر - تقریباً یک‌دهم جمعیت - در تل‌آویو تظاهرات کردند و خواستار پاسخگویی شدند.

تحت فشار عمومی، دولت اسرائیل کمیسیون کاگان تحقیق را در ۱۹۸۳ تأسیس کرد. یافته‌هایش محکوم‌کننده بود، هرچند با دقت کلمات. کمیسیون حکم داد که:

- اسرائیل «مسئولیت غیرمستقیم» برای کشتار را بر عهده دارد.
- آرئیل شارون «شخصاً مسئول» عدم اقدام برای جلوگیری از ریختن خون علی‌رغم هشدارهای واضح بود.
- مقامات ارشد دیگر، از جمله رفائیل عیتان، «گناه شخصی» را بر عهده داشتند.

شارون مجبور به استعفا از منصب وزیر دفاع شد، هرچند در کابینه ماند و دو دهه بعد نخست‌وزیر شد. هیچ افسر اسرائیلی یا فالانژی هرگز برای کشتار به دادگاه کیفری کشیده نشد. در ۲۰۰۱، بازماندگان عدالت را از طریق پرونده جنایات جنگی بلژیکی علیه شارون و دیگران جستجو کردند، اما پرونده در ۲۰۰۳ به دلایل قضایی رد شد.

نیروی چندملیتی (MNF) – که عقب‌نشینی قبلی‌اش اردوگاه‌ها را بی‌حفاظت گذاشته بود – در اواخر سپتامبر ۱۹۸۲ به بیروت بازگشت، اما حضورش نمی‌توانست آنچه رخ داده را معکوس کند. در عرض ماه‌ها، خشونت جدیدی منفجر شد: بمب‌گذاری‌های انتحاری علیه نیروهای آمریکایی و فرانسوی، عقب‌نشینی نیروهای غربی و سقوط عمیق‌تر لبنان به آشوب. در میان ویرانه‌های غرب بیروت، بازماندگان صبرا و شاتिला مردگانشان را در گورهای جمعی hastily کنده دفن کردند و کار طولانی نامرئی عزاداری را آغاز کردند.

در لبنان، صبرا و شاتिला زخم‌های فرقه‌ای را عمیق‌تر کرد. برای شبه‌نظامیان مسیحی، میراث گناه و انتقام را سیمان کرد؛ برای جوامع شیعه و فلسطینی، به نمادی تجمعی از رنج و بی‌عدالتی تبدیل شد. جنگ داخلی هشت سال دیگر ادامه یافت و حدود ۱۵۰٬۰۰۰ کشته به جا گذاشت قبل از اینکه توافق طائف (۱۹۸۹) بالاخره صلحی شکننده بازگرداند. با این حال، پناهندگان از پیمان ملی آن توافق حذف شدند، هنوز بدون شهروندی یا حقوق مالکیت، هنوز محبوس در اردوگاه‌هایی که خانه‌های والدین و پدربزرگ‌هایشان بودند.

بین‌المللی، کشتار محدودیت‌های حقوق بشردوستانه را وقتی اراده سیاسی غایب است، آشکار کرد. قطعنامه‌های سازمان ملل، کنوانسیون‌های ژنو و مفهوم نوظهور «مسئولیت برای حفاظت» همه تعهداتی برای جلوگیری از جنایات اعلام کردند، اما هیچ‌کدام به اجرای مؤثر ترجمه نشدند. پرونده جنایات جنگی بلژیکی در اوایل ۲۰۰۰ها سؤال پاسخگویی را موقتاً باز کرد اما در نهایت توسط اصلاح قضایی محدود شد. تا امروز، هیچ دادگاهی کشتارهای صبرا و شاتिला را قضاوت نکرده است.

فرهنگی، کشتار هم به عنوان زخم و هم آینه دوام می‌آورد. فیلم‌هایی مانند «والس با بشیر» آری فولمان (۲۰۰۸) خاطرات تسخیرشده سربازان اسرائیلی از همدستی را کاوش می‌کند؛ آثار ادبی مانند «دروازه خورشید» الیاس خوری و «ترحم ملت» رابرت فیشتک ویرانی انسانی را با صمیمیت سوزان مستند می‌کنند. برای فلسطینی‌ها، سالگرد هر سپتامبر کمتر یک یادبود و بیشتر ritual تداوم است – یادآوری اینکه همان بی‌تابی که آنها را در ۱۹۸۲ بی‌حفاظت گذاشت، امروز در اردوگاه‌های لبنان و در سراسر سرزمین‌های اشغالی ادامه دارد.

چهار دهه بعد، صبرا و شاتिला بیش از یک اپیزود تاریخی است؛ یک نشانه اخلاقی است. آن را وادار به مواجهه با عواقب جابه‌جایی شفا نیافته، وعده‌های اجرا نشده، impunity به چالش کشیده نشده می‌کند. نشان می‌دهد که وقتی کل یک ملت از تعلق قانونی سلب شود، خشونت نه انحراف بلکه inevitability منتظر ساعتش است.

بازماندگان کشتار اکنون پیر هستند، خاطراتشان در رکورد تاریخی محو می‌شود، اما شهادتشان به عنوان هشدار دوام می‌آورد – اینکه حقوق بی‌تابعیتان معیار وجدان جهان است. در نهایت، صبرا و شاتिला نه تنها داستان یک کشتار است؛ داستان سؤال ناتمام قرن بیستم است: چقدر می‌توان عدالت را به تعویق انداخت قبل از اینکه تاریخ خود را تکرار کند؟

پس‌گفتار: جغرافیای تبعید

نکبت و صبرا و شاتिला نه تراژدی‌های ایزوله بلکه فصل‌هایی از یک پیوستار واحد هستند – تاریخی از انسان‌هایی که توسط قدرت نامرئی شده‌اند، قوانینی که اعلام اما اجرا نشده، خاطرات مسلح‌شده و فراموش‌شده به نوبت. هر لحظه در آن زنجیره به ما یادآوری می‌کند که رنج، وقتی ناشناخته، خود را در اشکال جدید و بر زمین جدید بازتولید می‌کند.

وعده عدالت عمدتاً rhetorical باقی مانده است. با این حال، پایداری کسانی که به یاد می‌آورند – بازماندگانی که هنوز کلیدهای خانه‌های ناپدیدشده را نگه می‌دارند، کودکانی که در اردوگاه‌های پناهندگان بزرگ می‌شوند هنوز منتظر بازگشت –

به چیزی غیرقابل نابودی گواهی می‌دهد: امتناع از اجازه دادن به پاک‌سازی به عنوان حکم نهایی.

اگر درسی در این تاریخ باشد، این است که هیچ امنیتی ساخته‌شده بر سلب مالکیت نمی‌تواند دوام بیاورد، و هیچ صلحی که عدالت را حذف کند نمی‌تواند بماند. تا زمانی که حق آواره‌ها برای زندگی با کرامت – چه در بازگشت یا تعلق به رسمیت شناخته‌شده – گرامی داشته شود، جغرافیای تبعید ادامه خواهد یافت گسترش، و ارواح صبرا و شاتिला در کنار همه ما قدم خواهند زد.

منابع

- Al-Hout, B. N. (2004). **Sabra and Shatila: September 1982**. London: Pluto Press
- Arens, M. (1982). Statements to the **Washington Post**, June 1982
- Brynen, R. (2022). **Palestinian Refugees in Lebanon**. Beirut: Institute for Palestine Studies
- Fisk, R. (1990). **Pity the Nation: Lebanon at War**. Oxford University Press
- Folman, A. (Director). (2008). **Waltz with Bashir** [Film]. Sony Pictures Classics
- General Assembly of the United Nations. (1947). **Resolution 181 (II): Future Government of Palestine**
- General Assembly of the United Nations. (1948). **Resolution 194 (III): Palestine - Progress Report of the United Nations Mediator**
- General Assembly of the United Nations. (1982). **Resolution 37/123: The Situation in the Middle East**
- International Committee of the Red Cross (ICRC). (1982). **Field Reports on the Lebanon Conflict**. Geneva
- Israeli Government. (1983). **Report of the Commission of Inquiry into the Events at the Refugee Camps in Beirut (Kahan Commission)**. Jerusalem: State of Israel
- Khalidi, W. (1992). **All That Remains: The Palestinian Villages Occupied and Depopulated by Israel in 1948**. Institute for Palestine Studies
- Khoury, E. (2006). **Gate of the Sun**. New York: Archipelago Books
- Peteet, J. (2005). **Landscape of Hope and Despair: Palestinian Refugee Camps**. Philadelphia: University of Pennsylvania Press
- Security Council of the United Nations. (1982). **Resolutions 508 and 521 (1982): Ceasefire and Situation in Lebanon**
- Shlaim, A. (2000). **The Iron Wall: Israel and the Arab World**. New York: W. W. Norton